

تلسنگر

سوء ظن



من بعد از چندین و چند سال از تنهایی در میام و میشم خواهر... مدتی نگذشته بود که از بلندگوی بیمارستان نام پدرم را صدا زدند و اعلام کردند فوراً به بخش جراحی مراجعه کنه. بعد از مراجعه وقتی پدرم از اتاق اطلاعات بیرون می آمد نگرانی و اضطراب در چهره اش موج می زد. سؤال کردم: «چی شده؟» پدر که نخواست من را نگران کند، گفت: «چیزی نیست همه چیز در حال انجام است فقط باید منتظر بمونیم.» در همین موقع پرستار از پشت سر پدر را صدا زد: «آقای رحمتی فرم رضایت را امضا نکردید. زود باشید تا دیر نشده و گر نه...» که پدرم حرف پرستار را قطع کرد و با عصبانیت فریاد زد: «وگر نه چی؟ هان! حکم قتل امضا کنه که یکی را انتخاب کنیم. مادر یا بچه رو؟» پرستار گفت: «حکم قتل چیه آقای رحمتی بر خودتون مسلط باشین. این فرم برای اینه که اگر خدایی نکرده در روند عمل شرایط به گونه ای شد...» که پدر نگاهش حرف پرستار تموم بشه و با عصبانیت گفت: «من هر دو تا شونو زنده میخوام می فهمید؟ زنده و سالم.» از آن لحظه به بعد دیگه ادامه جر و بحث های پدر و پرستار را نمی فهمیدم. دقیقاً نمی دانستم چه اتفاقی افتاده اما متوجه شدم که یه خبرهایی هست. خیلی اضطراب داشتم. حدس زدم داره اتفاق بدی می افته. معمولاً در حالت غیرعادی لکنت زبانم شدیدتر می شد. رو کردم به پرستار گفتم: «بب بب ب بخشیدد خخخخخ خانم پرررررتنتت ار حال ممام مامانم خخخخ خیلی...» که پرستار نگاهش حرفم تموم بشه و بی توجه به من رو کرد به پدر و گفت: «خیلی خوب من وظیفه داشتم بهتون اطلاع بدم اما بدونید همه سعی مون رو داریم انجام میدم اول امید به خدا دوام تلاش همه پرسنل. چند لحظه پیش هم خانم دکتر رحیمی فوق تخصص جراحی آمدند به

مم م م م م م

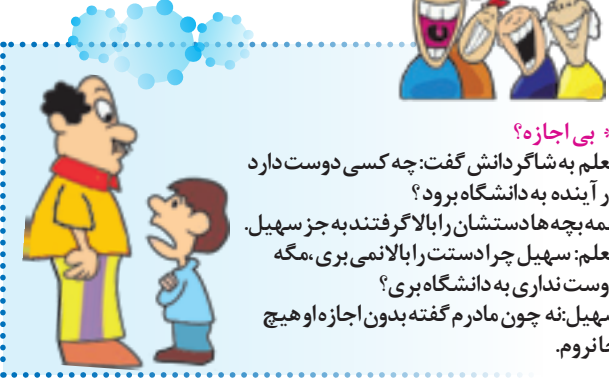


نویسنده و تصویرگر:
حسین کشتکار



از زمانی که یادم می آید لکنت داشتم. از سه، چهار سالگی تا ۹ سالگی؛ لکنتم از نوع تکرار بود. یعنی وقتی می خواستم بگویم من. می گفتم: «مم م م م م». سخت ترین روزم، روز اول مهر، کلاس اول دبستان بود. برام خیلی سخت بود که از جمع خانواده که به ندرت اونجا حرف می زدم، به جمعی برم که هیچ شناختی از اون ها ندارم. بچه که بودم بین خودم و همسن و سال هایم تفاوتی قائل نمی شدم چون چیز عجیبی در خودم احساس نمی کردم! اما مشکل وقتی شروع شد که به مدرسه رفتم. به خاطر دارم کلاس اول دبستان، حتی برای حضور و غیاب هم مشکل داشتم. همیشه نفر اول دفتر حضور و غیاب بودم و وقتی معلم اسممو می خواند، من فقط توان داشتم دستمو بلند کنم به امید اینکه معلم سر از میز بلند کنه و منو با زبون قفل شده از پشت عینک بینی و مثل همیشه غر بزنه: «پس چرا جواب نمی دی؟ لالی؟» بعد وقتی که دوباره سکوت من را می دید، با چشمانی متعجب منو نگاه می کرد. بغل دستیم اشاره می کرد، بگو دیگه. یکی از ته کلاس می گفت: «زبونش گیر داره...» بزرگتر که شدم، تفاوت خودم را با همسن و سال هایم احساس کردم. هر چقدر بزرگتر می شدم لکنت زبانم هم بزرگتر می شد و قفل زبانم شدیدتر. تا جایی که یادم می آید موقع حرف زدن از خجالت اشک در چشم هایم جمع می شد. همیشه موقع قفل شدن زبانم صورتم جمع و سرم به سمت پایین خم می شد و حدود ۵، ۶ ثانیه مکث می کردم و قیافه ام می شد جوک سال... من در جواب همکلاسی های خودم که این چیزها برایشان غیرطبیعی بود و همیشه مسخره ام می کردند، هیچ جوابی نداشتم جز اینکه به خانه بیایم و کیفم را پرت کنم یک گوشه و بگویم که از فردا مدرسه نمی روم و این کار همیشه من بود. این را هم بگویم که والدینم برای درمان هر کاری کردند و به هر راهی متوسل شدند؛ داروهای گیاهی آرامبخش، قرص اعصاب، حتی نوار مغز، دکتر گوش و حلق و بینی و... اما مشکل لکنت زبان من حل نشد که نشد. کم کم از خودم ناامید و نسبت به آینده بدبین شده بودم تا اینکه یک اتفاق باعث شد نظرم عوض شود.

روزی که تو بیمارستان، مامان را برای وضع حمل به اتاق عمل می بردند حدوداً ۱۱ - ۱۰ ساله بودم. من و پدر دو حس متضاد داشتیم. هم خوشحال بودیم و هم نگران. نگران حال مامان و عمل جراحی و خوشحال از اینکه بعد از ماه ها انتظار به زودی به جمع خانواده ما به نفر دیگه اضافه میشه و



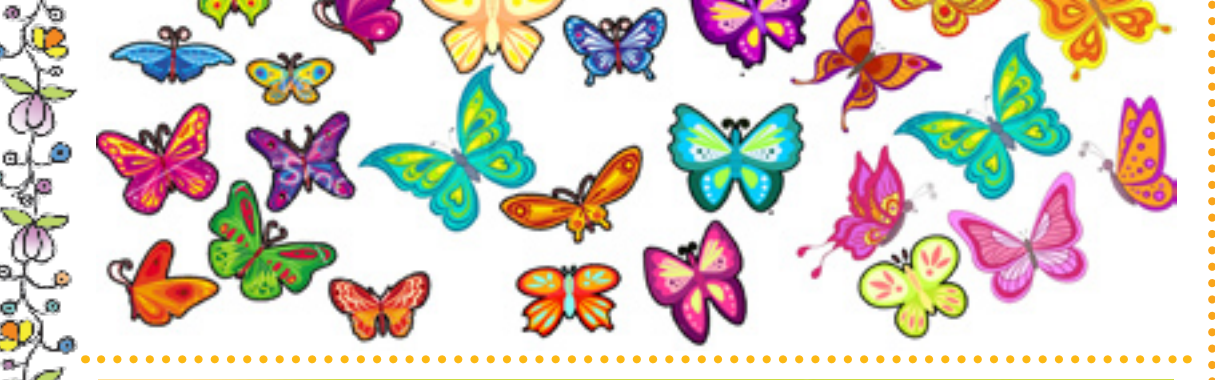
*** تلویزیون رنگی**
مشتری: تلویزیون رنگی دارید؟
فروشنده: بله، البته!
مشتری: پس بی زحمت به دونه قرمز رو به من بپیدا!

*** شکر**
اولی: چرا روی گونی شکر، داری می نویسی نمک؟
دومی: هیس! میخوام مورچه ها رو گول بزنی!

*** فاعل سارق**
معلم: فاعل جمله «زود از خانه همسایه، دو تا قالیچه دزدید» کجاست؟
دانش آموز: توی زندان!

*** بی اجازه؟**
معلم به شاگردش گفت: چه کسی دوست دارد در آینده به دانشگاه برود؟
همه بچه ها دستشان را بالا گرفتند به جز سهیل. معلم: سهیل چرا دستت را بالا نمی بری، مگه دوست نداری به دانشگاه بری؟
سهیل: نه چون مادرم گفته بدون اجازه او هیچ جانروم.

از این پروانه ها فقط دو پروانه کاملاً به هم شبیه هستند. شما فقط یک دقیقه فرصت دارید تا دو پروانه کاملاً مشابه را پیدا کنید.



در این جدول اسامی چند شهر کشور ایران را به صورت درهم آورده ایم. آنها را مرتب کنید و در جدول قرار دهید. (مانند مثال) ضمناً با کامل کردن جدول در ستون زرد رنگ، نام یکی از نوابغ کشورمان به دست خواهد آمد.



۱	۱	ن	د	ی	م	ش	ک
۲		ر					ن
۳		ر				ن	
۴		ل				د	
۵		ا				ن	
۶		ا		ج			
۷		و				د	
۸		ز					
۹		ی					ر
۱۰		س					ن

۱- شکم ن ادی
۲- ج ا ر ب ن زا
۳- ن ی م و ا ر
۴- ب ل ا ی ا ع د
۵- ج ا ن ه ی ل ا
۶- ج ی اس و
۷- س ن گ ر س و د
۸- د ز ی
۹- ش ب ی ن ی ا ر و
۱۰- س ف ی ر ا ن ا

این پسر بچه می خواهد زباله ها را به درون سطل بریزد. به نظر شما کدام شماره زباله ها را به درون سطل هدایت می کند؟